

بررسی رویکرد ایالات متحده آمریکا علیه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با تمرکز بر اقدام

دونالد ترامپ در قرار دادن نام سپاه پاسداران در فهرست گروه‌های تروریستی

روح اله ملکی عزین آبادی^۱ و سید محمدرضا موسوی^۲ و محمدصادق جلالی راد^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۹

چکیده: تقابل با جمهوری اسلامی ایران همواره شاخص اصلی سیاست خارجی ایالات متحده در غرب آسیا بوده است. بیش از یک دهه است که برخی شاخه‌ها و فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تحت تحریم‌های ایالات متحده قرار می‌گیرند. با این حال، دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا در اقدامی غیرمتعارف، همه بخش‌های این سازمان نظامی رسمی را تروریستی خواند. این نخستین بار بود که کاخ سفید علیه بخشی از بدنه یک دولت خارجی چنین اقدامی را انجام و آن را در کنار گروه‌های تروریستی همچون داعش و القاعده قرار می‌داد. پرسش مقاله آن است که هدف آمریکا از قرار دادن نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران در فهرست گروه‌های تروریستی چیست؟ مقاله با روش توصیفی-تحلیلی، داده‌های کتابخانه‌ای و در چارچوب نظریه بازدارندگی پیچیده، به این نتیجه می‌رسد که ترس آمریکا از افتادن در دام بازدارندگی در رویارویی مستقیم با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در منطقه غرب آسیا موجب شده تا ایالات متحده مسیر مشروعیت‌زدایی از سپاه پاسداران را در پیش گیرد. آمریکا می‌خواهد اهداف متعالی و آرمان‌های غیرمادی محور مقاومت را بی‌اعتبار سازد و سپس با تزریق عقلانیت مادی‌گرایانه از مسیر قدرت نرم، به‌طور کامل محور مقاومت را نابود کند.

واژگان اصلی: جمهوری اسلامی ایران، ایالات متحده آمریکا، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بازدارندگی

پیچیده.

۱. دانش آموخته دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) r.malaki1991@gmail.com

۲. دانش آموخته دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

۳. دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

مقدمه

روابط ایران و آمریکا پیش از انقلاب اسلامی روابطی دوستانه و استراتژیک بود. ایران در نقش ژاندارم خلیج فارس و متحد آمریکا، جایگاه ویژه‌ای در دکترین دو ستونی نیکسون-کیسینجر داشت. پیروزی انقلاب اسلامی زلزله‌ای بود که پایه‌های روابط دو کشور را ویران ساخت. از آن پس، ایران از متحد تراز اول آمریکا به دشمن شماره یک آن در منطقه غرب آسیا تبدیل شد. نظام جمهوری اسلامی ایران از بدو تأسیس بر اساس ارزش‌های اسلامی، از ماهیتی ضد سلطه برخوردار بود. بعید است ایران به سادگی تحت تأثیر هژمونی آمریکایی قرار گیرد. نپذیرفتن قدرت‌های مستقل و خصوصت با دولت‌های غیرلیبرال مگر کشورهایی که سیاست خارجی‌شان پیروی از آمریکا باشد، از ویژگی‌های هژمونی آمریکایی است. آمریکا از ثرم‌ها، ارزش‌ها و رویه‌های تصمیم‌گیری بین‌المللی تا آنجا که دیگران را محدود سازد، حمایت می‌کند (Leverett, 2013). به همین ترتیب رهبران آمریکا با گرایش‌های امپریالیستی، کسانی را که با سیاست‌های این کشور مخالفت کنند، اهریمن قلمداد می‌کنند.

پس از انقلاب، همگرایی نهادهای دموکراتیک و برخاسته از آرای مردمی، همراه با نهادهای تحت حاکمیت اسلام و سیاست خارجی استقلال‌طلبانه همراه شد. بنابراین ما با دو فرهنگ استراتژیک روبه‌رو هستیم که هر دو بر بنیادهای ایدئولوژیکی متعارض استوارند: یکی ماهیت سلطه‌طلبانه و دیگری ماهیت سلطه‌ستیزانه دارد. از همین روی یکی از مسایلی که در سال‌های آینده نیز شاهد تداوم آن خواهیم بود، مخالفت جمهوری اسلامی با سیاست مداخله‌جویی و سلطه‌طلبی آمریکا در جهان و به‌ویژه در منطقه غرب آسیا است (Maleki, 2014: 135). در سال‌های گذشته، حوزه‌های چالش‌زا در روابط دو کشور را می‌توان به پنج دسته اصلی تقسیم کرد: (۱) تروریسم؛ (۲) حقوق بشر؛ (۳) فناوری هسته‌ای؛ (۴) مسئله اسرائیل و (۵) روند صلح خاورمیانه.

با آغاز بحران داعش در عراق و سوریه و حضور موفق ایران در دفع بحران این دو کشور، روابط ایران و آمریکا وارد مرحله‌ای تازه‌ای شد. در واقع قدرت نظامی جمهوری اسلامی و تغییر موازنه قدرت در غرب آسیا به نفع ایران، برای ایالات متحده بسیار گران آمد. دونالد ترامپ، رییس‌جمهور آمریکا، کاربست تمام توانایی‌ها و ظرفیت‌ها در راستای کنترل و مدیریت رفتار جمهوری اسلامی ایران در غرب آسیا را در دستور کار قرار داد. سیاست‌هایی چون خروج از برجام، تشدید تحریم‌ها، ائتلاف‌سازی منطقه‌ای و بین‌المللی و...، از آن جمله

است. اما اقدام دونالد ترامپ در قرار دادن نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در فهرست گروه‌های تروریستی، نادیده گرفتن همه موازین حقوق بین‌المللی است. این نیرو، نهاد نظامی رسمی کشور ایران است. بنابراین مقاله حاضر به بررسی چرایی و اهداف ایالات متحده از این اقدام می‌پردازد.

۱) روش پژوهش

این مقاله از روش توصیفی - تحلیلی برای پاسخ به پرسش پژوهش بهره می‌برد. در این روش، با استخراج اطلاعات از منابع گوناگون و ارائه آن‌ها، پژوهشگر به توصیف شرایط و سپس استدلال آن‌ها می‌پردازد. همچنین به کمک نظریه بازدارندگی و عناصر و سازوکارهای آن، تحولات و مؤلفه‌های هویتی و دانش جمعی تبیین می‌شود. داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی و تحلیل فرآیند به صورت نظری انجام شده است.

۲) پیشینه پژوهش

سعید ربیعی، حمیدرضا حسینی و رضا جنیدی در مقاله‌ای با عنوان «بازنمایی ژئوپلیتیکی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در شبکه ماهواره‌ای صدای آمریکا (VOA) از سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۷ میلادی»، با تحلیل گفتمان انتقادی، تعدادی از برنامه‌های تصویری و گزارش‌های خبری - تحلیلی این رسانه را بازنمایی ژئوپلیتیکی می‌کنند. در مقاله گفته می‌شود که صدای آمریکا با استفاده از تکنیک‌های مختلفی مانند برچسب‌ها، انگاره‌سازی‌ها، پیش‌فرض‌ها و واژگان منفی، قدرت دفاعی سپاه را تهدیدی برای امنیت منطقه و جهان و کارکردهای فرامرزی آن را مداخله در کشورهای منطقه و عامل گسترش تروریسم بازنمایی می‌کند. این بازنمایی‌ها در راستای علائق ژئوپلیتیک آمریکا برای قلمروگستری و قلمرومداری در منطقه غرب آسیا انجام می‌شود.

محمود اکبری و جواد حق‌گو در مقاله «جایگاه فقهی - حقوقی ورود سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عرصه فرهنگی در راستای تحقق رسالت پاسداری»، به این نکته می‌پردازند که برخی با تأکید بر نظامی بودن سپاه پاسداران، ورود به حوزه‌های دیگری چون عرصه فرهنگی را نادرست می‌دانند. در مقابل برخی با تأکید بر اصولی چون اصل یکصد و پنجاه

قانون اساسی بر کارکرد چندجانبه این نهاد برای نگرهبانی از انقلاب و دستاوردهای آن تأکید دارند. نتیجه‌گیری مقاله آن است که سپاه پاسداران نهادی چند منظوره است که برای مقابله با تهدیدهای گوناگون، کارکردهای متنوعی دارد. لذا ورود این نهاد به عرصه فرهنگی برای رویارویی با تهدیدها، یکی از اصلی‌ترین مأموریت‌های این نهاد به شمار می‌آید.

مقاله «عملیات روانی دشمن علیه مأموریت‌های فرهنگی - اجتماعی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» را حسین حسینی، محمدولی علیی و جعفر یوسفی نوشته‌اند. نویسندگان بر این باورند که پشتوانه مردمی، بالاترین سرمایه سپاه است و این مهمترین چیزی است که دشمن تلاش دارد در قالب عملیات روانی در کنار سایر اهداف تعیین شده آن را تخریب کند. دشمن تلاش کرده با تبلیغات گوناگون، سپاه و بسیج را نهادی سرکوبگر، ضد حقوق بشر و ناقض حقوق شهروندی معرفی نماید و به جامعه مخاطب چنین القا کند که سپاه عامل کنترل و سرکوب در داخل کشور است.

۳) چارچوب نظری پژوهش

۳-۱) بازدارندگی

بازدارندگی از مفاهیم راهبردی در روابط بین‌الملل است. با آنکه قدمت تاریخی کارویژه آن، بخش عمده‌ای از نظریه‌پردازی‌ها پیرامون آن شکل گرفته، متعلق به نیمه دوم قرن بیستم است (بیلیس و دیگران؛ ۱۳۸۲: ۲۱۷-۲۲۰). بازدارندگی عبارت است از اتخاذ تدابیر گوناگون از سوی یک دولت یا گروهی از دولت‌ها برای مایوس کردن دولت یا دولت‌های دیگر از پیگیری سیاست‌های تهدیدآمیز یا انجام اقدام اساسی برای بازداشتن یک دولت، از دست یازیدن به اقدام تجاوزکارانه و یا راهبرد جنگ محدود در صورت وقوع و یا تدابیری که با استفاده از وسایل روانی به‌جای ابزار فیزیکی از بروز جنگ یا تهدید جلوگیری می‌کند (محمدنژاد و نوروزی، ۱۳۷۸: ۴۵). هدف بازدارندگی جلوگیری از اجرایی و عملیاتی نمودن تصمیمات نظامی توسط طرف مقابل است. راهبرد بازدارندگی نیز نه برای جنگیدن بلکه برای جلوگیری از آن و حفظ صلح است تا طرف مقابل را متقاعد کند که در میان راهکارها، تجاوز و اقدام عملیاتی کمترین اثر را دارد. بازدارندگی به لحاظ فیزیکی طرف مقابل را دفاع نمی‌کند بلکه از لحاظ روانی مانع از تجاوز می‌شود (کالینز، ۱۳۷۰: ۱۶۱). کیسینجر درباره اهمیت زمینه

روانی بازدارندگی می گوید:

«بازدارندگی بیش از هر چیز وابسته به ملاک‌های روانی است. در این سیاست سعی می‌شود تا با بروز خطرات غیرقابل تحمل، طرف مقابل را از ارتکاب به عمل بازداشت؛ پیروزی این سیاست بستگی دارد به آگاهی کامل از محاسبات طرف مقابل؛ بلوفی که جدی تلقی شود، به مراتب مؤثرتر از تهدیدی است که به عنوان یک بلوف تلقی شود. برای مقاصد سیاسی، میزان قدرت مؤثر نظامی یک کشور، ارزیابی کشور دیگر از آن قدرت است. پس ملاک‌های روانی کم‌اهمیت‌تر از آموزه‌های نیروهای راهبردی رسمی نیستند» (ازغندی و روشندل؛ ۱۳۸۵: ۲۰۴-۲۰۵).

بازدارندگی در ساده‌ترین تعریف عبارت از نوعی ویژگی روانی و فکری که در آن یک طرف سعی در نفوذ بر رفتار طرف مقابل در جهت مطلوب خود دارد. هر چند نفوذ می‌تواند از راه‌های مختلف و با اهداف مختلف باشد؛ ولی بازدارندگی نوع خاصی از اعمال نفوذ است که به طور مستقیم و آشکار بر مبنای تهدید به تهاجم، «تحریم»^۱ و یا «محروم کردن»^۲ طرف مقابل از منابع است. بنابراین، در بازدارندگی، عنصر روانشناسی بسیار اهمیت دارد و گاه فهم یکسان طرفین، شکست خواهد خورد (Nye, 2017: 45). هدف بازدارندگی جلوگیری از اقدامی است که افرادی مایل به انجام آن هستند. دیپلماسی قهری^۳، راهبرد مرتبگی است که به دنبال وادار کردن کنشگران به انجام کاری است که در صورت نبود آن اجبار، تمایلی برای انجام آن ندارند. بنابراین طبق نظریه بازدارندگی، محاسبات منطقی یک رقیب احتمالی برای تغییر وضعیت، با یک تهدید معتبر می‌تواند تغییر کند. تهدیدی که هزینه‌های اقداماتش را افزایش می‌دهد. برای آنکه تهدیدی معتبر باشد باید با توان تهدید به اقدام متقابل و عزم معتبر و راسخ برای اعمال تهدید تقویت شود (Huth and Russett, 1990: 451).

از شرایط تحقق بازدارندگی وجود یک دشمن منطقی است که می‌تواند پیامدهای احتمالی یک چالش را محاسبه کرده و سپس در پاسخ به تهدید معتبر اقدام متقابل، بار دیگر پیامدها را بررسی کند. قدرت تبیینی این نظریه بر نظریه اقتصادخرد^۴ مبتنی است که در آن محاسبه هزینه و فایده از جانب بازیگران مفروض گرفته شده است. در چارچوب این نظریه،

¹ Sanction

² Deprivation

³ Coercive Diplomacy

⁴ Microeconomics

دشمن تنها در صورتی به تهدید ادامه خواهد داد که منافع مورد انتظار بیش از هزینه‌های احتمالی اقداماتش باشد. باید گفت مهمترین اصل در بازدارندگی، قابلیت ایجاد ترس در ذهن مخاطبان بازدارندگی است (Trujillo, 2014). این منطق با آنکه به اندازه استفاده سازمان‌یافته از خشونت قدمت دارد؛ تنها در قرن بیستم وارد آموزه‌های راهبردی متعارف شده و در کنش‌های متقابل سیاسی به کار گرفته شده است.

از آغاز دوران تسلیحات هسته‌ای، توان تخریبی جنگ‌افزارها به اندازه‌ای بالا بود که تأثیر بازدارنده‌ای ایجاد می‌کرد. بر این مبنا برنارد برودی^۱ هدف اصلی جنگ و جنگ‌افزارهای نظامی را چنین اعلام می‌کند: «تاکنون هدف اصلی از استقرار ارتش، پیروزی در جنگ بود؛ از حالا به بعد هدف اصلی باید جلوگیری از وقوع جنگ باشد» (Brodie, 1946: 76). از این زمان، بازدارندگی اقدامی راهبردی برای منع جنگ هسته‌ای، از طریق جلوگیری و با تهدید به مجازات، نهادینه شده و در نتیجه به بخشی از هویت کنشگران و نحوه ادراک آن‌ها از جهان خود تبدیل شده است. در مجموع بازدارندگی به معنای منصرف کردن دشمن از اقدام نظامی است که به وسیله تهدید او به هزینه‌هایی فراتر از منافع مدنظرش انجام می‌گردد (Snyder, 1961: 3). این تعریف اسنایدر، دو مفهوم برای بازدارندگی را دربرمی‌گیرد: الف) بازدارندگی با جلوگیری از توانمند شدن دشمن برای ارتکاب تهاجمی موفقیت‌آمیز و ب) بازدارندگی از طریق اعمال مجازات (منصرف کردن دشمن از توسل به زور؛ بر این اساس که اقدام به رفتار نامطلوب، برایش گران تمام می‌شود) (Ibid: 14- 16). با این تعاریف، بازدارندگی بر پایه مفروضات زیر استوار است:

- ۱) کنشگران عاقل هستند؛
- ۲) دانش مشترکی از قوانین و منطق اجتماعی این بازی دارند؛
- ۳) در ارتباطاتی پیدا و پنهان درگیر هستند (بیشتر تبادل اطلاعات تا فهم جمعی)؛
- ۴) کنشگران با دقت به ارزیابی تهدیدهای احتمالی، هزینه‌ها و دستاوردهای راهبردی می‌پردازند؛
- ۵) می‌توانند احساسات خود را کنترل کنند؛
- ۶) مفروضات هنجاری درباره تناسب اقدامات نظامی دارند.

¹ Bernard Brodie

کارکرد بازدارندگی نیز مبتنی بر تحقق شرایطی سه‌گانه است: توانایی»، «ارتباط» و «اعتبار». برپایه توانایی، بازدارنده باید توان کافی برای ضربه به متخاصم را داشته باشد، به نحوی که طرف مقابل بفهمد در صورت هرگونه اقدام خصمانه، ضربه جبران‌ناپذیری خواهد خورد. ارتباط، برای انتقال تهدید به متخاصم است تا از حدود اعمال ممنوعه آگاهی یابد و اقدام به اعمال خصمانه ننماید. اعتبار نیز اشاره به اعتبار تهدید دارد که تأثیر روانی بر طرف مقابل برای جلوگیری از اقدام خواهد داشت (بیلیس، ۱۳۸۲: ۹۸).

۲-۳) بازدارندگی پیچیده

با پایان جنگ سرد روابط راهبردی از روابط بین ابرقدرت‌ها به سمت روابط بین بازیگران متنوع‌تر و نوظهور تغییر یافت. کشورها و قدرت‌های منطقه‌ای، بازیگران بی‌دولت مانند شبکه‌ها و سازمان‌های ضدسیستمی و دولت‌های «تجدید نظر طلب آرمان‌گرا»، ساختار اجتماعی بازدارندگی را پیچیده‌تر کردند. در نتیجه شاهد تغییر ساختار اجتماعی بازدارندگی متقارن به ساختار اجتماعی بازدارندگی نامتقارن بودیم. هم‌اکنون فرهنگ بازدارندگی به دو فرهنگ متضاد تقسیم می‌شود. یکی از این فرهنگ‌ها، نسخه توسعه‌یافته‌ای از همان فرهنگ بازدارندگی دوران جنگ سرد است که بیشتر در غرب شایع است. فرهنگ بازدارندگی کنشگران ضدغربی را می‌توان به‌عنوان پاسخی به تجدد و عقل‌گرایی غربی و یا به‌عنوان نمونه‌ای از جایگزینی واقعی با مدرنیته دانست. منطق کنشگران ضدغربی ممکن است با فرهنگ بازدارندگی رایج، متفاوت باشد. این بازدارندگی تا حدی از باورهای ملی-نژادی و احساسات عمیق مذهبی کنشگران تجدید نظر طلب و یا ترکیبی از این دو نشئت می‌گیرد. کنشگران، تمایز معرفت‌شناختی جدی با غرب درباره منطق عقلانیت ابزاری و بحث هزینه و فایده دارند. برای نمونه «ترس از مرگ» که نخبگان غربی برای قرن‌ها آن را به‌عنوان بخشی از فرهنگ بازدارندگی مطرح می‌ساختند تا از طریق «گرفتن جان»، انسان‌ها، قدرت بازدارنده و بازدارندگی ایجاد نمایند؛ درباره کنشگران ارزشی آرمان‌گرا به بن‌بست رسیده است (Eisenstadt, 2000: 1-29).

بازدارندگی هسته‌ای در طول جنگ سرد، بر این فرض جمعی استوار بود که با ظهور سلاح‌های هسته‌ای نقش احساسات و عواطف در تصمیم‌گیری‌ها و بازدارندگی به کنار رفته یا

مهار می‌شوند. دانیل کانمان^۱ بیان می‌کند، تصمیم‌گیری دارای دو بُعد نیمه هوشیار و سریع و همچنین آگاهانه و منطقی است (Kahneman, 2007). در منطق بازیگرانِ نوظهور، کارکرد بازدارندگی بیشتر تحت تأثیر واکنش احساسی و عاطفی شدید بازیگران به تحقیر، شرم و یا ناامیدی قرار می‌گیرد تا محاسبه «آگاهانه»^۲ دربارهٔ میزان توانایی‌ها و تهدید (Lebow, 2007: 163-88). در طول جنگ سرد، نه تنها ماهیت مرگبار سلاح‌های هسته‌ای، بلکه دانش مشترکی که بین آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت، باعث شد تا هیجانات هر دو طرف در مسیر جلوگیری از جنگ هسته‌ای مدیریت شود. به بیان دیگر، تعاملات استراتژیکی میان دو بلوک فارغ از تغییر دولت‌ها، تحت دانش مشترک هر دو ابرقدرت درباره چگونگی جلوگیری از جنگ هسته‌ای از طریق بازدارندگی و کنترل تسلیحات شکل می‌گرفت و این دانش مشترک در بوروکراسی‌های امنیت ملی و لابی‌های حکومتی تقویت می‌شد. دانش مشترک بازدارندگی به هر دو ابرقدرت آموخته بود، با داشتن منافع متضاد، به آن دسته از هویت‌ها پیردازند که با جامعه بازدارندگی و کنترل تسلیحات ارتباط دارد؛ زیرا ایفای نقش برای رفتارها و کنش‌های صلح‌آمیز و جلوگیری از وقوع جنگ هسته‌ای نیازمند وجود دانش مشترک است (Adler and Pouliot, 2011: 21).

در فرهنگ بازدارندگی چند سطحی^۳ که مشخصه دوران کنونی ما است، محتمل‌ترین پیش‌بینی این است که کنشگران غربی یا در حال افتادن در دام بازدارندگی هستند و یا بر این باور نادرست که راه‌های پیشگیرانه اجباری (متکی بر قدرت نظامی) به فرار آن‌ها از دام بازدارندگی کمک خواهد کرد، اصرار می‌ورزند. حضور آمریکا در عراق و گرفتار شدن در آن نمونهٔ بارزی از این وضعیت است. پس اجبار و شیوه‌های پیشگیرانه، باعث پدید آمدن واکنش‌های بیشتر و حتی خشن‌تر می‌شوند که در نتیجه دام بازدارندگی، وخیم‌تر و فرار از آن دشوارتر می‌شود. همچنین، از آنجا که کنشگران بین‌المللی تجدید نظر طلب آرمانگرا، از ارزش‌ها و هنجارهای غیرغربی برای خود و پیروزی در جنگ روایت‌ها با مخاطبان محلی استفاده می‌کنند، ساختارهای هنجاری نیز به بخشی از ساختار پیچیدهٔ فعلی بازدارندگی چند

¹- Daniel Kahneman

²- Colder calculus

³- Multilevel Deterrence Culture

سطحی تبدیل شده است (Paul & et al, 2009: 98-99).

تغییرات در لایه دوم ساختار اجتماعی بازدارندگی (تعداد و تمایز کنشگران) نیز می‌تواند بازدارندگی را نامتقارن‌تر و پیچیده‌تر کند. برای نمونه، هنگامی که بازدارندگی، مورد توجه بیش از دو کنشگر با ساختارهای متمایز قرار گیرد، ساختار اجتماعی بازدارندگی پیچیده‌تر می‌شود. در واقع مقابله نامتقارن رو به رشد بین دولت‌های ملی و گروه‌های رادیکال غیردولتی، مانند القاعده و داعش نیز باعث افزایش پیچیدگی، ناپایداری و عدم درک متقابل می‌شود. در طول جنگ سرد، به دلیل اینکه بازدارندگی هسته‌ای بین بازیگرانی اتفاق افتاد که از لحاظ جغرافیایی از هم جدا بودند، درک هشدار بازدارندگی برای مخالفان چندان دشوار نبود. در حالی که اگر مقابله کنشگران با یکدیگر در درون مرزهای ارضی و در قلمرو شهرهایی باشد که به صورت مشترک در آن قرار گرفته‌اند؛ درک هشدارهای بازدارندگی بسیار دشوارتر می‌گردد.

سومین لایه ساختار اجتماعی بازدارندگی (پخش قدرت و دانش)، در وضعیت نامتقارن، به پیچیدگی آن می‌افزاید. با پایان جنگ سرد و تشدید وضعیت نامتقارن، قدرت مادی و اجتماعی، از جمله دانش جمعی به صورت نامتقارن پخش شد. برای نمونه از دیدگاه منابع مادی قدرت، آمریکا بسیار برتر از القاعده، ولی در برابر آن ناتوان بود. این یعنی ایالات متحده نمی‌تواند از برتری نظامی خود در برابر دشمنان ضعیف‌تر استفاده کند (Sullivan, 2007: 496-524). در این شرایط، درک متناقض قدرت‌های بزرگ و کنشگران تجدید نظر طلب آرمان‌گرا، باعث نبود درکی مشترک از هزینه‌های بازدارندگی شد. این خود مانع عملکرد بازدارندگی قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل در مقابل کنشگران تجدید نظر طلب آرمان‌گرا می‌شود. قدرت‌های بزرگ در چارچوب اصول بازدارندگی با استفاده از دیپلماسی ماهرانه^۱، درصدد ایجاد فضای بازی هستند. آن‌ها بخت خود را برای جلوگیری از وقوع جنگ هسته‌ای با بازیگر تهدیدکننده می‌آزمایند. بازیگران تجدید نظر طلب آرمان‌گرا نیز سیاست قبول مخاطره^۲ و ورود به جنگ مشترک برای تحقق اهداف متعالی و غیرمادی را دنبال می‌کنند (Adler and Pouliot, 2011: 9).

¹ Skillful Diplomacy

² Brinkmanship

فرهنگ بازدارندگی چند سطحی، به توانمندسازی اجتماعی کنشگران بین‌المللی تجدید نظر طلب آرمان‌گرا کمک کرده اما قدرت‌های بزرگ را از نظر ساختاری آسیب‌پذیر نموده است. در واقع، قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل، قدرت خود را در برابر دشمنان از دست داده‌اند. کنشگران بین‌المللی تجدید نظر طلب آرمان‌گرا، با افزایش قدرت غیرمادی و استفاده از آن، موجب کاهش قدرت تهاجمی و دفاعی قدرت‌های بزرگ شده‌اند. این معادله یعنی توانایی طرف ضعیف‌تر برای چیرگی بر طرف قوی‌تر، در «قدرت اجرایی» او نهفته است. قدرت اجرایی، توان اجتماعی برای نشان دادن عملکرد چشم‌گیر و معتبر در سطح جهانی است (Wendt, 2004: 88-105). قدرت اجرایی بر این فرض استوار است که مخاطبان و افکار عمومی، تعیین‌کننده برندگان و بازندگان رقابت‌های خشونت‌آمیز بین‌المللی هستند. پس قدرت اجرایی، روایت‌های کنشگران بین‌المللی تجدید نظر طلب آرمان‌گرا را مشروعیت می‌بخشد و هواداران بیشتری را به سوی خود می‌کشد.

۳-۳) ساختار اجتماعی نامتقارن بازدارندگی پیچیده و دام بازدارندگی

منطقی بودن و عقلایی عمل کردن کنشگران، بستگی به فرهنگ و ایدئولوژی آن‌ها دارد. این مسئله موجب شده تا برآورد موفقیت راهبرد بازدارندگی دولت‌ها، پیچیده‌تر شود (Monica, 2018: 41). اثربخشی، ناکامی و یا حتی مخرب بودن بازدارندگی، تابعی از شرایط ساختاری اجتماعی است. پیچیدگی شرایط ساختاری تا حدی به دلیل تقارن یا بی‌تقارنی تعاملات راهبردی تعریف می‌شود. در شرایط نامتقارن، بازدارندگی نه تنها ممکن است مانع خشونت نشود، بلکه می‌تواند آن را تشدید کند. علت این است که هر چه قدرت‌های بزرگ به بازدارندگی باور بیشتری داشته باشند و از آن استفاده کنند، مخالفان «ضعیف‌تر» که بیشتر کنشگران تجدید نظر طلب آرمان‌گرا هستند، با تکیه بر اصول بازدارندگی، واکنش‌های خشونت‌آمیزی‌تری را از خود نشان می‌دهند تا به منافع دست یابند (Mendelsohn, 2003: 83-107).

استفاده از زور علیه دشمنان نامتقارن ضعیف‌تر و یا نمایش خویشتن‌داری، هر دو نتایج مشابهی خواهد داشت. دولتی که از لحاظ قدرت و امکانات در شرایط قوی‌تری قرار دارد، شکست خواهد خورد. این معضل که سبب شکست طرف بازدارنده می‌شود را «دام

بازدارندگی^۱ می‌نامند. دام بازدارندگی یک موقعیت ساختاری است که کنشگران اجتماعی را در دوراهی ناخوشایندی قرار می‌دهد: واکنش همراه با زور نسبت به اقدامات چالش‌برانگیز کنشگران بین‌المللی تجدید نظر طلب آرمان‌گرا و یا توافق بر اینکه واکنش نشان ندادن از نشان دادن بهتر است. بنابراین، دام بازدارندگی، شرایطی است که شاید تعبیر موقعیت باخت-باخت برای آن رساترین تعبیر باشد. در چنین شرایطی قدرت‌های بزرگ در نتیجه اقدامات کنشگران بین‌المللی تجدید نظر طلب آرمان‌گرا برانگیخته می‌شوند و به صورت متقابل علیه آنان اقدام می‌کنند. واکنش نداشتن نیز از لحاظ اجتماعی، به معنای از دست دادن آبرو، اعتبار و توانایی بازدارندگی است و در نهایت شکست تلقی می‌شود (Lake, 2002: 15-29).

واکنش همان چیزی است که کنشگران بین‌المللی تجدید نظر طلب آرمان‌گرا امید دستیابی به آن را دارد. استفاده از زور علیه طرف ضعیف‌تر، باعث افزایش قدرت اجتماعی و اعتبار او در مقابل مخاطبان داخلی و خارجی می‌گردد. پس امکان پیروزی در جنگ روایت‌ها^۲ برای آن‌ها فراهم است و باعث حمایت بیشترین جمعیت با هدف بی‌اعتباری دشمنان و در نهایت تضعیف طرف مقابل و چیرگی بر آن‌ها می‌شود. در چنین شرایطی به نظر می‌رسد که خویش‌داری، واکنش منطقی به چنین اقدامات تحریک‌آمیزی باشد. واکنش نداشتن نیز به همان اندازه غیرمنطقی است؛ چراکه به‌عنوان ضعف تلقی شده و توانایی بازدارندگی را تضعیف می‌کند و راه را برای اقداماتی دیگر باز می‌کند که به منافع و ارزش‌های دیگران لطمه می‌زند؛ بنابراین خویش‌داری می‌تواند به‌طور تناقض‌آمیزی هم منطقی و هم غیرمنطقی باشد (Arreguin Toft, 2005: 224-225).

نظریه‌های بازدارندگی منطقی به‌طور نظام‌مند باعث پدید آمدن ترس و بی‌زاری از آسیب نمی‌شوند. آن‌ها با ایجاد اطمینان بی‌مورد در ثبات بازدارندگی و ندیدن چالش‌ها، تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی را گمراه می‌کنند (Davis, 2016: 9). در این شرایط، آنچه اهمیت دارد، درک عمیق از فرهنگی است که انتخاب‌های راهبردی را شکل می‌دهد. از نظر بسیاری، بمب‌گذاری انتحاری یک تاکتیک جنگی در چارچوب فرهنگی بزرگ‌تر است. مرگ، برای تلافی بی‌احترامی، بیرون راندن اشغالگران و یا برای بازپس‌گیری شکوه از

1- Deterrence trap

2 -war of the narratives

دست‌رفته، موضوعی است که از سنت فرهنگی نشأت می‌گیرد. بنابراین، موفقیت بازدارندگی برپایه سبک‌های شناختی کنشگران و ساختار اجتماعی بازیگران است (U.S.A. Defense Posture Statement, 2017: 14). گویا به همین دلیل، ایالات متحده در استراتژی دفاع ملی خود در سال ۲۰۱۸، تهدیدهای کنشگران بین‌المللی تجدیدنظرطلب آرمان‌گرا را مهم ارزیابی کرد. آمریکا بر آن است تا در محیط استراتژیک جهانی، انعطاف‌پذیری استراتژیکی^۱ کنار آزادی کنش^۲ قرار بگیرد (National Defense Strategy, 2018).

۴) یافته‌های پژوهش

۴-۱) تقابل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و آمریکا

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مأموریت‌های متعددی در حفاظت از انقلاب و دستاوردهای آن دارد. توانمندی‌ها، امکانات، منابع انسانی و... این نهاد باعث شده تا به عنوان مدافع اصلی نظام، همواره در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، نظامی و امنیتی در کانون عملیات روانی دشمن قرار گیرد. اگرچه عملیات روانی دشمن گسترده است، اما با توجه به محدودیت مقاله، تنها به بُعد نظامی و امنیتی آن اشاره می‌شود. امروزه امنیت ابعاد گسترده‌ای یافته و امنیت نظامی همچنان از اهمیتی بالایی برخوردار است (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳؛ بوزان و همکاران، ۱۳۸۶). دفع تهدیدهای نظامی، به ابزار نظامی و توانایی گسترش و نمایش آن نیاز دارد. ایران همواره در معرض تهدید امنیتی است. جمهوری اسلامی با آگاهی کامل از تهدیدها، تلاش گسترده‌ای برای خودکفایی نظامی و دستیابی به سامانه‌های دفاعی دارد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز در راستای رسالت و مأموریت خود، اقدامات مؤثر و فراوانی در این زمینه انجام داده است. تأمین امنیت در راستای قوانین کشور، به ویژه قانون اساسی که حمایت از مستضعفان جهان و عمق‌بخشی به دفاع از انقلاب اسلامی را وظیفه نظام اسلامی دانسته، مأموریت‌های برون مرزی نیز برای سپاه تعریف کرده است. فرمانده کل سپاه با توجه به این مطلب، دامنه عمل سپاه را این‌گونه توضیح می‌دهد: «ما برای دفاع از مسلمانان، شیعه و سنی نمی‌شناسیم. میدان وفاداری و فداکاری ما، همه جهان اسلام و مظلومان عالم است.»

¹ Strategic Flexibility

² Freedom if Action

مطابق سازماندهی انجام شده، این مأموریت در نیروی قدس سپاه تعریف شده است. سرلشکر جعفری فرمانده وقت سپاه این مأموریت را این گونه تشریح کرده‌اند:

«عرصه فعالیت و مأموریت نیروی قدس، کمک به نهضت‌های اسلامی و کمک به مقاومت و پایداری محرومان و مستضعفان جهان است و در هر جای دنیا که محرومان و مستضعفان، نیازمند کمک باشند، سپاه پاسداران به وسیله نیروی قدس، این کمک را انجام می‌دهد... اقداماتی که سپاه پاسداران در عرصه کمکی به نهضت‌ها و مسلمانان مظلوم دنیا انجام می‌دهد، بنا به درخواست مردم آن‌ها است. سپاه پاسداران، دفاع و حمایت از مسلمانان به‌ویژه آن‌ها که تحت ستیز آمریکا و رژیم صهیونیستی قرار دارند را وظیفه خود می‌داند و بر این باور است که انتقال فناوری و تجربه و همچنین آموزش، از انتقال سلاح بسیار مهمتر است» (خبرگزاری فارس، ۱۳۹۳/۶/۲۵).

سردار سلامی جانشین وقت فرمانده کل سپاه نیز حمایت از مسلمانان و مستضعفان را این گونه تبیین می‌کند:

«ما وظیفه داریم در همه وجوه و ابعاد از مسلمانان و مستضعفان در همه عالم، حمایت کنیم. ابعاد این حمایت محدودیتی ندارد. چطور است همه اروپا، غرب و آمریکا همدست می‌شوند و مردم بی‌دفاعی را در یک باریکه محدود، در آتش می‌سوزانند و بعد انتظار دارند جمهوری اسلامی ایران به عنوان محور جهان اسلام حرکتی نکنند» (خبرگزاری تسنیم، ۱۳۹۳/۵/۱۹).

مأموریت‌های نظامی و امنیتی سپاه به دلیل تعارض با سیاست‌های استکباری غرب به رهبری آمریکا، دارای جایگاهی ویژه در سیاست خارجی این کشورها است. از جمله در ایستادگی حزب‌الله لبنان در نبرد سی‌وسه روزه با رژیم صهیونیستی، پیروزی حماس در نبردهای ۲۲ و ۸ روزه، نبرد با رژیم صهیونیستی در غزه، حمایت از سوریه در جنگ علیه تروریسم و کمک‌های مستشاری سپاه در بازپس‌گیری «آمرلی»، جلوه‌هایی از مأموریت‌های سپاه در حوزه عمق‌بخشی خارجی است. بنابراین حجم بالای عملیات روانی دشمن علیه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در بُعد نظامی - امنیتی، حکایت از اهمیت سپاه در سیاست‌گذاری‌های دشمن دارد.

۴-۲) داعش و رویارویی مستقیم سپاه پاسداران و آمریکا

پس از حمله آمریکا به افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳)، معادلات استراتژیکی منطقه تغییر کرد. اتحاد استراتژیک ایران و سوریه نیز با توجه به تهدیدها و چالش‌ها وارد فاز تازه‌ای

شد. در این دوره، صدام به عنوان دشمن و تهدید مشترک ایران و سوریه سقوط کرد. رهیافت آمریکا در این زمان نسبت به ایران و سوریه نیز تغییر رژیم بود (Hunter, 2010: 209). رویکرد تغییر رژیم، اتحاد استراتژیک سوریه با ایران را تقویت و باعث تحریک مخالفت سوریه با منافع آمریکا در عراق و لبنان شد (Salloukh, 2009: 180). نامگذاری ایران و سوریه از سوی آمریکا به عنوان دولت‌های یاغی و حامی تروریسم، همراه با موقعیت خطرناک این دو کشور در مرز با عراق، به طور طبیعی ایران و سوریه را به سوی هم کشاند. سوریه و ایران هر دو هدف مشترکی داشتند و آن اینکه هدف بعدی استراتژی تهاجمی آمریکا نباشند (Yacubian, 2007). با این نگرش، ایران و سوریه در سال ۲۰۰۴، یک موافقتنامه همکاری استراتژیک و در سال ۲۰۰۶، یک پیمان دفاعی دوجانبه امضا کردند (Lauren August, 25, 2009). با یورش رژیم صهیونیستی به جنوب لبنان (۲۰۰۶) و غزه (۲۰۰۸)، نیت تهاجمی آن رژیم در منطقه آشکارتر شد. پس ائتلاف استراتژیک ایران، سوریه و حزب-الله لبنان مستحکم‌تر گردید.

بر اساس گزارش مجله جین در سال ۲۰۰۹، ایران دستیابی سوریه به سیستم‌های دفاع هوایی موشک‌های زمین به هوای کوتاه‌برد (پنت سیر اس وان) را تأمین مالی کرد. این موشک‌ها به ارزش ۳۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۹ به سوریه تحویل داده شد (Lauren August, 25, 2009). از دید ایران، سوریه حلقه مهم ارتباط ایران با لبنان است. به عبارتی، سوریه عرصه مهمی است که با تکامل موفقیت‌آمیز حزب‌الله به عنوان یک سازمان برجسته اسلامی-شیعی، می‌تواند نقش یک جبهه ایرانی را علیه اسرائیل (در قالب موازنه تهدید) ایفا نماید. ایران فشار غرب به حکومت اسد را بخشی از تلاش طراحی شده برای سرنگونی حکومت در تهران و تغییر موازنه تهدید به ضرر ایران می‌بیند (Kam, October 10, 2012). پس از حمله آمریکا به عراق، نظم حاکم بر منطقه فرو ریخت و نوعی خلاء در فضای جغرافیایی احساس شد. نخستین بار، ملک عبدالله پادشاه اردن در سال ۱۳۸۳، اصطلاح «هلل‌شیعی» را به کار برد. به گمان او، هلال‌شیعی برای به تصویر کشیدن نوار اصلاح گسترده‌ای بود که در سایه حمله آمریکا به عراق برای دموکراسی‌سازی در آن کشور شکل گرفته بود. از دید او، اقدام آمریکا مایه نفوذ بیشتر ایران در میان شیعیان عراق می‌شود و اتحاد ایران با سوریه و نفوذش بر حزب‌الله و حماس، به پدید آمدن یک هلال‌شیعی و تحقق یافتن

بلندپروازی‌های ایران در منطقه می‌انجامد (شفائی و شاپوری، ۱۳۹۰: ۱۷۶).

به موازات تغییر در موازنه نیروهای منطقه‌ای و در گسل میان نظم امنیتی جهانی و نظم سلفی، چشم‌انداز تازه‌ای در زمینه الگوی نظم منطقه‌ای شکل گرفت که می‌توان آن را «نظم اخوانی» نامید. بازی منطقه‌ای ترکیه و قطر در دهه نخست سده ۲۱ را می‌توان در چارچوب همین چشم‌انداز توضیح داد. این رویکرد، به ظاهر نشان از دموکراسی اسلامی در داخل و پرهیز از ستیزه‌جویی در سیاست خارجی داشت. در آن چارچوب، نمی‌بایست تهدیدی امنیتی متوجه اسرائیل شود و برخورد با آن از تنش لفظی فراتر رود. این رویکرد تا اندازه‌ای با پروژه منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر همسو بود. از این رو، ایالات متحده به تقویت و جهت‌دهی آن همت گماشت (راباسا و بنارد، ۱۳۸۹: ۷۹). مؤسسه رند، در پروژه‌ای در سال ۲۰۰۴، با عنوان «جهان اسلام پس از ۱۱ سپتامبر»، به چالش‌های پیش روی آمریکا در خاورمیانه پرداخت. دست‌اندرکاران این پروژه، خطرها و چالش‌های فراوری منافع آمریکا در خاورمیانه را چنین می‌دیدند: حملات فیزیکی مستقیم به شهروندان و تأسیسات آمریکایی؛ بی‌ثبات‌سازی دوستان آمریکا و گسترش ایدئولوژی‌های ضدآمریکایی، ضدغربی و ضددموکراتیک. موارد دوم و سوم را می‌توان با بحث هلال‌شععی بیشتر مرتبط دانست. سران کشورهای عربی، اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی را خطری بالقوه برای بقای حکومت خود می‌بینند. گذشته از آن، شیعه بودن بخشی از مردم این کشورها، این خطر را برای آنان نمایان‌تر می‌کند. درباره عامل سوم باید گفت که سر برآوردن اسلام سیاسی پس از انقلاب اسلامی، ارزش‌ها و نمادهای جهانی هژمون را به چالش کشید. بسیاری از مردم در کشورهای تنگدست جهان سوم، این ارزش‌ها و نمادها را مطابق میل خود نمی‌یابند و مشروعیت هژمونی آمریکا را انکار می‌کنند (شفائی و شاپوری، ۱۳۹۰: ۱۷۷).

از دیدگاه ولی‌نصر، رهبران سنی منطقه، ایران را نه تنها یک رقیب که همچون دشمن می‌نگرند. آن‌ها چنین می‌پندارند که شیعیانی که در کشورهای عربی زندگی می‌کنند به برادران شیعی خود (در ایران) وفادارترند. در برابر این ایده، کسانی چون ماکسیمیلیان ترهال، رییس پیشین بخش خاورمیانه در وزارت دفاع آلمان، برآند که درباره خیزش شیعیان، اغراق شده است. همچنین گراهام فولر این اغراق را برآمده از تلاش رهبران اقتدارگرای عرب برای نگهداشتن خود در رأس قدرت دانسته و می‌گوید «شکاف واقعی... میان رهبران اقتدارگرای

سنی و شهروندانشان است» (شفائی و شاپوری، ۱۳۹۰: ۱۷۷). در کنار اهمیت شکل‌گیری ژئوپلیتیک شیعه، در سوریه و فلسطین نیز هر چند مسئله شیعه و حکومت مذهبی چندان مطرح نیست، اما به علت پیوندهای آن‌ها با ایران از سال ۱۹۷۹، منطقه‌ای دربرگیرنده دوستان ایران شامل سوریه، حزب‌الله و حماس در حوزه شمالی خاورمیانه پدید آمده که به محور مقاومت موسوم است (جانسیز و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۵).

آمریکا برای ترویج شیعه‌هراسی راهکارهای زیر را به کار بست: ترغیب کشورهای عرب منطقه به مهندسی امنیتی ژئوپلیتیک شیعه؛ تحت نظر گرفتن شیعیان از لحاظ پراکندگی جمعیتی و اقتصادی، حداکثر بهره‌گیری از محیط‌های سایبر، تبلیغ شائبه ارتباط سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران با شبه‌نظامیان شیعی خاورمیانه (دلاورپور، ۱۳۸۸: ۵-۳)، تأکید بر هویت متفاوت ملی ایرانیان و اعراب شیعه و سنی و اختلاف‌های میان اعراب و ایران، بزرگنمایی انشعاب و اختلاف میان شیعیان، تلاش برای ایجاد قوس سنی به عنوان کمر بند امنیتی متحدان آمریکا در محدوده هلال‌شبیعی (جاودانی‌مقدم، ۱۳۸۷: ۲۲)، افزایش فشار اقتصادی به ایران، طراحی و اجرای برنامه ترویج دموکراسی برای سرنگون کردن نظام ایران (احمدیان، ۱۳۸۸: ۷۵)، انسجام بخشیدن به افرادی که با شیعه اختلاف نظر دارند، گسترش شایعه کافر بودن شیعیان و جدا کردن آنان از جامعه مسلمانان با تبلیغات منفی، جمع‌آوری افراد کم‌سواد و بی-سواد و تقویت آنان در جنگ مسلحانه علیه شیعیان و گشودن جبهه تمام عیار علیه مراجع شیعه برای مسخ سیمای شیعه و نامقبول شدن مراجع در میان عموم مردم (سبحانی، ۱۳۸۳: ۳). امروزه این اهداف از سوی حکومتی‌های عرب و تروریست‌های سلفی در حال اجراست.

هدف از مطرح کردن خطر شیعیان از سوی دولت‌های محافظه‌کار عرب و دامن زدن آمریکا به این تبلیغات شامل، ترس از به هم خوردن توازن راهبردی منطقه، تأثیر آن در سرنوشت اروپا، آمریکا و متحدان آن‌ها در منطقه (Barzegar, 2008: 88-90)، منافع مشترک ایالات متحده، عربستان، رژیم‌صهیونیستی و کشورهای خلیج فارس، اردن و مصر، باقی ماندن این کشورها به عنوان دوستان ایالات متحده در قدرت (Luomi, 2008: 20-33)، کاهش فشارها برای دموکراسیزاسیون (Bose, 2007: 4-5)، مقابله با هژمونی ایران در خلیج فارس و دستیابی آن به انرژی هسته‌ای است؛ زیرا در صورت دستیابی به توانایی هسته‌ای، قدرت ایران برای تحمیل خواسته‌هایش در صلح اعراب و رژیم‌صهیونیستی افزایش

می‌یابد (پوراحمدی و جمالی، ۱۳۸۸: ۴۰-۱۶). پیروزی حزب‌الله و حماس در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۹، در برابر رژیم صهیونیستی، به افزایش قدرت ایران و سوریه انجامید. در نتیجه انقلاب‌های عربی در سال ۲۰۱۱، مبارک و زین‌العابدین علی، حاکمان مصر و تونس برکنار شدند. آن‌ها از مخالفان جبهه مقاومت بودند (Cockburn, 2012: 3). از سوی دیگر، آمریکایی‌ها محاسبه کردند که با خروج نیروهایشان از عراق در مهلت نهایی ۲۰۱۱، تهران نفوذ بیشتری در عراق می‌یابد و با حل بحران سوریه، ایران نفوذ بیشتری از غرب افغانستان تا مدیترانه خواهد یافت (Friedmam, 2011: 2).

به دلیل همراهی سوریه با ایران و حزب‌الله در مبارزه با رژیم صهیونیستی، آمریکایی‌ها کوشیدند دست سوریه را در لبنان قطع کنند. بنابراین قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت، خواهان خروج نیروهای خارجی به ویژه نیروهای سوری از این کشور شد. پس از قطعنامه و اتهام به سوریه در قتل نخست وزیر لبنان، نیروهای سوری مجبور به ترک لبنان شدند (Hopkins, 2012: 4). سپس آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای‌اش با تحریک گروه‌های مخالف و افراطی موجب شکل‌گیری بحران در سوریه شدند. هدف آمریکا سرنگونی بشار اسد، تضعیف محور مقاومت و در نهایت تضعیف جمهوری اسلامی ایران در غرب آسیا بود. جمهوری اسلامی ایران از همان ابتدای بحران گسترش داعش در عراق و سوریه، دریافت که این یک توطئه خارجی عبری-عربی در راستای کاهش قدرت محور مقاومت است. لذا مدیریت و کنترل بحران عراق و سوریه در دستور کار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت. در این راستا، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی عهده‌دار حفاظت از منافع محور مقاومت در بحران سوریه و عراق شد. باید گفت در اواخر سال ۲۰۱۸، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی توانست این مأموریت خود را جامه عمل بپوشاند و ائتلاف غربی-عربی و عبری را مقهور سازد.

۴-۳) مشروعیت‌زدایی از سپاه پاسداران؛ راهبرد ایالات متحده برای فرار از دام بازدارندگی

در رویکرد قدرت‌های بزرگ، نحوه ادراک بازیگران از قدرت و تهدید یکدیگر، در چارچوب راهبرد بازدارندگی، در کارکرد آن‌ها مؤثر خواهد بود. به هر میزان که بازیگران از نظر تاریخی و زبانی به یکدیگر نزدیک باشند، احتمال خطا در تخمین نحوه ادراک تهدیدهای طرف مقابل کمتر خواهد بود. بازدارندگی زمانی تأثیر بهتری دارد که بازیگران بتوانند به صورت عقلانی و منطقی عمل کنند و نیز بازدارنده و بازداشته در چارچوب هنجاری مشترکی به تعامل با یکدیگر

بپردازند. گسترش هنجارهای مشترک نیز مستقل از مفهوم قدرت نیست. در برابر، به هر میزان که بازیگران از یکدیگر بیگانه بوده و در چارچوب هنجاری بیگانه از هم قرار داشته باشند، احتمال اشتباه در ادراک تهدیدهای طرف مقابل و واکنش نسبت به آن بیشتر است. ویژگی دوران جدید، نامتقارنی است. این شرایط ساختاری با پیچیدگی روبه‌رو شده و به دلیل کثرت نوع و میزان تعاملات بازیگران و نبود دانش جمعی مشترک بین آن‌ها در زمینه بازدارندگی، کارکرد این راهبرد بین کشورها با سطوح مختلف قدرت و همچنین بین کشورها و بازیگران بی‌دولت دچار تردید شده است. در این فضا، قدرت‌های بزرگ می‌کوشند با تزریق منطق و عقلانیت ابزاری مادی‌گرایانه، دانش جمعی مشترکی بین کنشگران بین‌المللی پیرامون عقلانیت ابزاری و منطق هزینه-فایده ایجاد کنند و کنشگران بین‌المللی تجدید نظر طلب آرمان‌گرا را از اهداف خود دور کنند. این موضوع هشدار جدی به جمهوری اسلامی ایران است که از یک طرف دارای اهداف متعالی و از طرف دیگر با دشمنانی روبه‌رو است که قدرت ابزاری‌شان به مراتب بیشتر و عقلانیت‌شان تنها منطق مادی‌گرایانه هزینه-فایده دارد.

پس از جنگ سرد، ایالات متحده همواره مناطق مهم جهان را جز منافع حیاتی خود در نظر گرفته و مرزهای امنیتی‌اش را فراتر از مرزهای جغرافیایی تعریف کرده است. آمریکا با همان رویکرد بازدارندگی در زمان جنگ سرد و با استقرار نظامی و تسلیحاتی در مناطق مختلف، در راستای تأمین منافع و امنیت خود است. انقلاب کوبا، جنگ ویتنام و حتی جنگ افغانستان این نکته را به آمریکایی‌ها گوشزد کرد که در نبردهای نامتقارن بسیار آسیب‌پذیر است. اما شکست در بحران عراق و سوریه بعد جدیدی از ضعف‌های نظامی عمیق را به پیش‌چشمان مقامات آمریکایی گشود. در واقع برای آن‌ها یادآور شکست اسرائیل تا دندان مسلح در برابر حماس و حزب‌الله در جنگ‌های ۲۲ و ۳۳ روزه بود. پس از شکست آمریکا در اجرایی‌سازی سیاست‌های خود در تقابل با جمهوری اسلامی ایران در عراق و سوریه، آن‌ها دریافتند که شاید بتوانند با جنگ‌های نامتقارن در مقابل گروه‌های چریکی پیروز شوند؛ اما تقابل با کنشگری که اهداف عالی دارد (نه منطق مادی‌گرای هزینه-فایده) و شهادت‌طلبی، به شکست منجر خواهد شد. تحلیل این مسئله در قالب چارچوب نظری پژوهش بدین شکل است که آمریکا در محاسبات خود به این یقین رسیده که اگر در قالب راهبرد بازدارندگی سستی در رویارویی با نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران قرار گیرد، قطعاً در دام

بازدارندگی خواهد افتاد. بدان معنا که نه تنها موفقیتی حاصل نمی‌کنند بلکه مقابله در قالب قدرت سخت موجب تقویت روحیه اسکتبارستیزی و شهادت‌طلبی و در نتیجه بسیج نیروهای جمهوری اسلامی ایران می‌شود. در نهایت نیز شکست قطعی آمریکا و فروپاشی سیستم بازدارندگی‌اش را در پی خواهد داشت.

در نگاه عقلانیت مادی‌گرایانه، آمریکا بر این باور است که جمهوری اسلامی ایران با توجه به توانایی کمترش در تجهیزات نظامی، قادر به مدیریت بحران در سوریه و عراق نخواهد بود و آمریکایی‌ها به سادگی در سایه این بحران‌ها و تقویت گروه‌های سلفی - افراطی خواهند توانست محور مقاومت و در نتیجه جمهوری اسلامی ایران را تضعیف کنند. شکست آمریکا در دستیابی به اهدافش در بحران سوریه و عراق و در مقابل موفقیت جمهوری اسلامی ایران، موجب شد آمریکایی‌ها سیاست‌های تهاجمی خود در قبال ایران را تغییر دهند. لذا مشروعیت‌زدایی و کمرنگ کردن اهداف متعالی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران راهبردی است که ایالات متحده برای فرار از این وضعیت (دام بازدارندگی) در رویارویی با نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در پیش گرفته است. قرار دادن نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در فهرست گروه‌های تروریستی توسط دونالد ترامپ نیز در راستای تحقق این هدف است.

نتیجه‌گیری

این مقاله در چارچوب نظریه بازدارندگی پیچیده، چنین استدلال می‌کند که ایالات متحده آمریکا پس از افزایش قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در سایه مدیریت بحران داعش در سوریه و عراق، با اتکای صرف بر قدرت نظامی خود، توانایی مقابله با محور مقاومت را ندارد. از آنجا که آمریکا ضعف خود را بر خورداری محور مقاومت از هویت مذهبی آرمان‌گرای غیرمادی، ارزیابی کرده، راهبرد مشروعیت‌زدایی را نسبت به محور مقاومت در پیش گرفته است. در این مسیر، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در نوک پیکان سیاست‌های آمریکا است. به عبارت دیگر، آمریکا بر اساس تحلیل واقعیت‌های موجود در غرب آسیا به این نتیجه رسیده که اگر با عقلانیت مادی‌گرایانه هزینه - فایده خود، در مقابل محور مقاومت قرار گیرد، دچار دام بازدارندگی خواهد شد و نه تنها کارکردی موفق در تضعیف محور مقاومت نخواهد داشت، بلکه

زمینه تقویت محور مقاومت را نیز فراهم خواهد کرد. بنابراین آمریکا برای فرار از دام بازدارندگی، راهبرد مشروعیت‌زدایی از محور مقاومت را در پیش گرفته است. در واقع، آمریکا این چشم‌انداز را دنبال می‌کند که در ابتدا اهداف متعالی و آرمان‌های غیرمادی محور مقاومت را بی‌اعتبار سازد و سپس با تزریق ارزش و عقلانیت مادی‌گرایانه خود از مسیر قدرت نرم، به‌طور کامل محور مقاومت را به نابودی بکشاند. پس دونالد ترامپ با قرار دادن نام سپاه پاسداران در فهرست گروه‌های تروریستی، به ظاهر فرهنگ متعالی و غیرمادی محور مقاومت را خدشه‌دار کرد تا بتواند بزرگ‌ترین مانع در اجرایی‌سازی سیاست‌های خود در غرب آسیا را از پیش‌رو بردارد. بنابراین، دلیل اینکه چرا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، هدف سیاست مشروعیت‌زدایی دشمن قرار گرفته است را می‌شود این‌گونه بر شمرد:

- انتقام از سپاه پاسداران در راستای جبران شکست‌های خود در عراق، سوریه و خلیج فارس؛
- سیاست جدایی‌افکنی بین ارتش و سپاه پاسداران و نیز بین مردم و نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران؛
- عکس کردن منافع ملی بر اساس عقلانیت هزینه-فایده، در برابر اهداف و آرمان‌های جمهوری اسلامی ایران؛
- دور کردن جمهوری اسلامی ایران از آرمان‌های متعالی خود با تزریق ارزش‌های مادی‌گرایانه عقلانیت هزینه-فایده.

کتابنامه

- احمدیان، حسن (۱۳۸۸). «الگوهای امنیتی خلیج فارس با امکان تحول و چشم‌انداز امنیت پایدار»، فصلنامه خاورمیانه، سال ۱۶، شماره ۵۸ و ۵۹.
- احمدیان، حسن (۱۳۹۱). «دین و دولت در عربستان سعودی؛ از دولت وهابی تا وهابیت دولتی»، فصلنامه خاورمیانه (ویژه مسایل داخلی عربستان)، تهران: ابرار معاصر.
- بوزان، باری و الی ویور (۱۳۸۸). مناطق و قدرت‌ها، ترجمه رحمان قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بیلیس، جی و دیگران (۱۳۸۲). استراتژی در جهان معاصر؛ مقدمه‌ای بر مطالعات استراتژیک، ترجمه کابک خیبری، تهران: ابرار معاصر.
- پوراحمدی، حسین و جمال جمالی (۱۳۸۸). «طرح هلال شیعی، اهداف، موانع و پیامدها»، فصلنامه شیعه‌شناسی، سال ۷، شماره ۲۶.
- جانسیز، احمد، سجاد بهرامی مقدم و علی ستوده (۱۳۹۳). «رویارویی ایران و عربستان در بحران سوریه»، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال ۳، شماره ۱۲.
- جاودانی مقدم، مهدی (۱۳۸۷). «هلال شیعی، بازیابی هویت یا توهم توطئه»، خط اول، سال ۲، شماره ۴.
- دلاورپور، اقدم (۱۳۸۸). «شیعه‌هراسی و جایگاه آن در دیپلماسی امنیتی ایالات متحده»، شماره ۲۶۱، دسترسی: <http://www.hawzah.net>
- سبحانی، محمد (۱۳۸۳). «فشای توطئه بزرگ علیه مکتب تشیع»، مبلغان، شماره ۵۴، دسترسی: <http://www.hawzah.net>
- عبداله‌خانی، علی (۱۳۸۳). نظریه‌های امنیت، تهران: ابرار معاصر.
- کالینز، ج. م. (۱۳۷۰). استراتژی بزرگ (اصول و رویه‌ها)، ترجمه کوروش بایندر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- محمدنژاد، میرعلی و محمدتقی نوروزی (۱۳۷۸). فرهنگ استراتژی، تهران: سنا.
- موسوی شفقانی، مسعود و مهدی شاپوری (۱۳۹۰). «ابعاد و پیامدهای ژئوپلیتیک پرخطر ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۴، شماره ۴.

Adler, Emanuel and Vincent Pouliot (2011). International practices. Cambridge University Press.

Arreguin-Toft, Ivan (2005). How the Weak Win Wars: A Theory of Asymmetric Conflict, Cambridge and New York: Cambridge University Press.

- Barzegar, Kayhan (2010). Balance of power in the Persian Gulf an Iranian view, from: Baler center for science and International Affair, John. F. Kennedy school of Government, Harvard University, from: <http://www.befecenter.ksg.harvard.edu>.
- Barzegar, Kayhan, (2008). The Shia Factor in Iran's Foreign Policy, from: Center for Strategic Research, <http://www.csr.ir>.
- Bose, Srinjoy (2007). Shia and American Perception, pp: 1-11, Untied State Senate (20/6/2007) from: United State Senate, www.senate.gov.
- Brodie, Bernard (1946). Implications for Military Policy in The Absolute Weapon: Atomic Power and World Order, New York: Harcourt, Brace.
- Davis, Paul K. (2016). Simple Culture-Informed Models of the Adversary, RAND National Security Research Division, WR-1135 January.
- Eisenstadt, Shmuel (2000). Multiple Modernity, *Dadalus* 129, Winter 2000.
- Friedman, George (22/11/2011). Syria, Iran and the Balance of Power in the Middle East, from: Global Intelligence News & Analysis, www.stratfor.com.
- Hopkins, A. Rebecca (2/2/2012). Lebanon and the Uprising in Syria, from: CRS (Congressional Research Service) Report for Congress, www.crs.gov.
- Hunter, Shireen T. (2010). Iran's Foreign Policy in the Post-Soviet Era, USA: Prager.
- Kahneman, Daniel (2007). A Psychological Perspective: Rationality Lecture Series, Rationality: A Critical Perspective. Munk Centre for International Studies, University of Toronto, 17.
- Kam, Ephraim (2012). The Axis of Evil in Action: Iranian Support for Syria, *INSS Insight*, No 372.
- Lake, A. David (2002). Rational Extremism: Understanding Terrorism in the Twenty-first Century, *Dialog-IO*, Spring, pp. 15–29.
- Lebow, Richard Ned (2007). Thucydides and Deterrence, *Security Studies* 16, no 2.
- Leverett, H. (2013). How Precipitous a Decline? U.S.-Iranian Relations and the Transition from American Primacy, *Penn State Journal of Law & International Affairs*, vol. 2, No 2, p
- Luomi, Mari (2008). Sectarian Identities or Geopolitics the Regional Shia-Sunni Dividend in the Middle East, Working Paper, 56, from: The Finnish institute of International Affairs, <http://www.fiaa.fi>.
- Maleki, A. Terman, J. (2014). Iran-U.s Misperception, Bloomsbury Publishing, New York, United States.
- Mendelsohn, Barak (2003). Israel's Self- Defeating Deterrence in the 1991 Gulf War, *Journal of Strategic, Studies*, No 26.
- Monica, Santa (2018). Comprehensive Deterrence Forum, RAND Corporation. visit www.rand.org/t/CF345

- Nye, Joseph S. (2017). Deterrence and Dissuasion in cyberspace, *International Security*. Volume 41 | Issue 3, Winter 2016/17 p.44-71
- Paul Huth and Bruce Russett (1990). Testing Deterrence Theory: Rigor Makes a Difference, *World Politics*, No 42.
- Paul T. V. Morgan, Patrick M.& Wirtz, James J (2009). *Complex Deterrence, Strategy in the Global Age*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Salloukh, F. Bassel (2009). Demystifying Syrian Foreign Policy under Bashar al-Asad, in: Fred H. Lawson ed., *Demystifying Syria*, London: Saqi Books.
- Snyder, Glenn H. (1961). Deterrence and Defense: Toward a Theory of National Security, Princeton: Princeton University Press.
- Sullivan, Patricia L (2007). War Aims and War Outcomes: Why Powerful States Lose Limited Wars, *Journal of Conflict Resolution*, No 51.
- Trujillo, Clorinda (2014). The Limits of Cyberspace Deterrence, *JFQ* 75, 4th Quarter.
- U.S.A. Defense Posture Statement (2017). Taking the Long View, Investing for the Future Secretary of Defense Ash Carter. Department of Defense, February.
- U.S.A. National Defense Strategy (2018).
- Wendt, Alexander (1999). *Social Theory of International Politics*, Cambridge.
- Wendt, Alexander (1995). Constructing International Politics, *International Security* 20, No. 1.
- Yacoubian, Mona (May 2007). Syria's Alliance with Iran, United States Institute of Peace, <http://www.usip.org>.